

رابطه علم و دین

محمدجواد حسن زاده^۱

مدرس دانشگاه پیام نور، شازند، ایران

چکیده

مسئله رابطه علم و دین از دغدغه های جدی بشر است. معمولاً این رابطه را در چهار مقوله تعارض، استقلال، گفت و گو و وحدت دسته بندی می کنند. در این نوشته، ضمن معرفی اجمالی این چهار مقوله، در پی آنیم تا موضع شریعتی را در این باره معرفی کنیم. شریعتی با اتکا به موضوعاتی چون یونانی زدگی علم و دین در قرون وسطی، رابطه علم و سرمایه داری، نفی انحصار علوم تجربی، مقایسه میزان اعتبار علوم تجربی و انسانی، و تأکیده های دین بر کسب علم موضع تعارض را نفی می کند. او با نقد علم مدرن از جهت دستاوردهای اجتماعی اش و عدم توجهش به مقوله انسان و نیز با نقد شعار علم برای علم و بی تعهدی علم تلاش می کند تا مدلی برای همگرایی دین و علم ارائه کند. شریعتی معتقد است که علم باید مسوول باشد و خود را به یک آرمان متعالی پای بند کند. او همچنین در این مسیر از دستاوردها و سخنان دانشمندان پیشرو بهره می گیرد. شریعتی در مجموع تقریباً از همه مدل های موجود در مقوله وحدت علم و دین استفاده می کند.

واژگان کلیدی: علم، دین، تعارض، وحدت

^۱ نویسنده مسئول: hasanzadehmohammad@rocketmail.com

مسئله رابطه علم و دین از جدیترین مسائلی است که بشر با آن مواجه بوده است. در یک طرف، دین با تاریخ چند هزارساله و شاید به قدمت وجود انسان روی زمین قرار دارد، پدیده‌های که هرچند قدسی و فرابشری است اما بدون اغراق در طول تاریخ بیشترین تأثیر را در انسان داشته است. دین، علیرغم فراز و نشیب‌های زیادی که در دوران حیات بشر با آن مواجه بوده است، هنوز همچون پدیده‌های پرتطرفدار در دنیا به حیات خود ادامه میدهد. در طرف مقابل علم قرار دارد. علم نیز سابقه ای دیرین دارد و زندگی بشر را دستخوش تحولات گسترده‌ای کرده است. شاید اگر بگوییم که تاریخ بشر محصول نحوه ارتباط علم و دین است، اغراق نکرده باشیم. باربور در کتاب خود به نقل از وایتهد علم و دین را یکی از کاری‌ترین نیروهایی که در انسان نفوذ دارند نامیده است. وایتهد چنین میگوید:

وقتی تأمل میکنیم که دین و علم چه ارج و اهمیتی برای بشر دارند، گزاف نیست اگر بگوییم سیر آینده تاریخ بستگی به معامله این نسل با مناسبات و روابط فیما بین آن دو دارد (باربور، ۱۳۶۲).

پس از قرون وسطی این ذهنیت برای دانشمندان و عموم مردم ایجاد شد که دین و علم جدید با هم تعارض دارند. بدون تردید، عملکرد کلیسا در شکل‌گیری این ذهنیت نقش داشت. داستان معروف محاکمه گالیله هنوز هم نمادی برای این اندیشه قلمداد میشود. در این میان، اندیشمندان مختلف به بررسی رابطه علم و دین پرداخته‌اند. در جامعه ما نیز گرایش مذهبی دیرین و همچنین آغاز فرایند رشد علمی و صنعتی در پنجاه سال اخیر، این مسئله مورد توجه متفکران و صاحب‌نظران قرار گرفته است؛ لذا شاهد آن هستیم که متفکران حوزه‌های گوناگون به آن پرداخته‌اند.

باید توجه داشت که در میان اندیشمندان ما رویکردهای مختلفی به این موضوع وجود دارد. دکتر علی شریعتی از اندیشمندانی است که ضمن آشنایی نزدیک با تمدن جدید اروپا در گرو سنت دینی جامعه خود نیز داشت؛ لذا در جواب به سؤال رابطه علم و دین رویکردهای مختلفی را اتخاذ کرده است. او در این مسیر از تحلیل‌های تاریخی استفاده میکند؛ از جامعه‌شناسی طبقاتی بهره میبرد؛ دستاوردهای علم جدید را به کار میگیرد؛ به سخن دانشمندان روز استناد میکند؛ و گاهی با عینک علم‌شناسی و روانشناسی به مسئله مینگرد، به همه اینها رویکرد درون دینی و نگاه از درون اسلام را نیز باید افزود. شاید بتوان ادعا کرد که درک صحیح تصور او از رابطه علم و دین نقش مهمی در فهم کامل و درست اندیشه او دارد. در این نوشته تلاش کرده ایم تا با ارائه چارچوبی از رابطه علم و دین نظر شریعتی را در این باره مشخص کنیم.

تقسیم بندی ها در نسبت علم و دین

تقسیم بندی‌های مختلفی از رابطه علم و دین صورت گرفته است. اما، معمولاً و به پیروی از ایان باربور، دیدگاه اندیشمندان و دانشمندان در این زمینه را در چهار مقوله کلی دسته بندی میکنند: تعارض، استقلال، گفتگو، و وحدت. البته خود باربور نیز میپذیرد که دیدگاه برخی اندیشمندان ممکن است دقیقاً تحت یکی از این مقولات ننگند. به هر حال ما در اینجا اشارهای مختصر به این مقولات خواهیم کرد، اما برای جلوگیری از اطاله کلام به بحث مفصل در این زمینه وارد نمیشویم.

تعارض: معمولاً ماده گرایان (ماتریالیستها)، که وارثان روشنگری فرانسه، تجربه‌گرایی هیوم، و طبیعت‌گرایی تکاملی هستند، این دیدگاه را دارند. آنان معتقدند که علم تنها شیوه مطمئن کسب معرفت است، و نیز ماده تنها واقعیت بنیادی جهان است. در مقابل این دسته مذهبی‌هایی قرار دارند که با اعتماد افراطی به کتب دینی جایی برای دخالت علم باقی نمیگذارند؛ هر دو گروه بین علم و دین تعارض می‌بینند.

استقلال: عده‌های علم و دین را دارای دو قلمرو کاملاً متمایز و روشهای مختلف میدانند. بنابراین هر یک باید متوجه کار خود باشد و در کار دیگری دخالت نکند. در این صورت مجالی برای تعارض باقی نمی‌ماند. بسیاری از دانشمندان متدین و معتقد به خدا جزو این دسته قرار میگیرند. گفتگو: طرفداران مدل گفتگو معتقدند که در علم و دین زمینه‌های مشترکی

برای تعامل وجود دارد. برخی از سؤالاتی که علم طرح میکند مانند پرسش از مبدأ جهان در دین پاسخ می یابد، و برعکس. این نشاندهنده این است که علم و دین کاملاً مستقل نیستند. همچنین تعامل این دو برای کارکرد صحیح هر یک ضروری است. با این حال هرکدام باید اصول و روشهای خود را حفظ کنند.

وحدت: برخی میان محتوای علم و محتوای دین نوعی یکپارچگی میبینند. آنان در پی یک جهان بینی یکپارچه هستند و معتقدند میان نظریه های علمی و آموزه های دینی ارتباط مستقیمی وجود دارد. طرفداران این نظریه را میتوان در چهار دسته کلی گنجانند.

در این میان عدهای معتقدند که میتوان وجود خداوند را از دستاوردهای علم فهمید. آنان معتقدند که شواهد نظم در جهان که با کمک علم کشف میشود، وجود یک شعور متعالی و یک طراح را پذیرفتنی و حتی انکارناپذیر میکند. عدهای هم معتقدند که باید دستاوردهای جدید علم را برای فهم عمیق تر و روزآمدتر گزاره های دینی به کار گیریم.

رابطه علم و دین از دیدگاه دکتر علی شریعتی

دید آنان میتوان با نظریات علمی در صورت بندی مجدد آموزه های دینی تأثیر گذاشت. به عبارت دیگر، برخی از آموزه های سنتی در پرتو علم باید مجدداً صورت بندی شوند. برخی نیز از تعامل علم و دین برای ارائه یک جهانبینی منسجم و جامع استفاده میکنند. علم در پی علل پدیده ها و دین ارائه کننده معنا و غایت آنهاست. این عده در پی یکپارچوب مفهومی فراگیر هستند که بتوان با آن ویژگیهای بنیادی همه پدیده ها را نشان داد. جمعی نیز، با اتکا به دعوت دین به فعالیت علمی، علم را در طول دین میدانند. آنان معتقدند که در متن دین دعوت به کاوش تجربی و آزمایش و سیر در طبیعت وجود دارد.

به عبارت دیگر، فعالیت علمی یک فعالیت دینی است، و علوم طبیعی در ابتدا با یک بینش دینی شکل گرفتهاند. بنابراین مجالی برای تعارض علم و دین باقی نماند (گلشنی، ۱۳۸۰)

لازم به ذکر است که تقسیم بندی های دیگری در موضوع انحاء رابطه علم و دین صورت گرفته است. برای نمونه، هات این رابطه را در چهار دسته تعارض، تمایز، تلاقی، و تأیید میگنجانند. اما، برای دوری از پیچیدگی، ما همان دسته بندی باربور را مبنای این نوشته قرار می دهیم.

رویکرد شریعتی در نفی تعارض علم و دین

شریعتی از جمله اندیشمندانی است که به موضوع رابطه علم و دین پرداخته است. در این قسمت آرای شریعتی در رد تعارض را بررسی میکنیم. شریعتی در این زمینه به مسائل متعدد و پراکنده ای اشاره میکند. گاهی به تحلیلی تاریخی روی میآورد. گاهی نیز بر اساس جامعه شناسی طبقاتی موضوع را بررسی میکند. برخی اوقات نیز از روششناسی علمی خود بهره میگیرد. در ادامه آرای او را در این زمینه شرح میدهیم.

- یونانی زدگی علم و مذهب در قرون وسطی

بدون تردید یکی از جدیترین مسائل مطرح در زمینه رابطه علم و دین تاریخ قرون وسطی و عملکرد کلیسا در تحمیل عقاید دینی به دانشمندان است. یکی از قضاوتهای رایج این است که مذهب با پیشرفت علم و تمدن مادی و توسعه تکنولوژی و اقتصاد مغایرت دارد.

ریشه شکل گیری این قضاوت تجربه اروپا در این زمینه است. اروپا در ابتدای قرون وسطی تمدن رم و اندیشه فلسفی یونان را در اختیار داشت، اما وقتی به سوی دین رفت رکود علم و تمدن هم آغاز شد. همچنین در قرن شانزدهم، که تسلط کلیسا

محدود شد، مجدداً تمدن باشکوهی پدیدار گشت که تا به امروز ادامه دارد. بنابراین علم و تمدن وقتی تابع دین شد، به سوی انحطاط رفت و هنگامی که از بند دین رها شد رشد کرد.

شریعتی از دو جنبه این قضاوت را نقد میکند. اولاً، او معتقد است که این تجربه فقط در مورد مسیحیت کاتولیک صدق میکنند، و نباید آن را به سایر ادیان تعمیم داد. درحقیقت، باید بگوییم که فرقه کاتولیک، و نه حتی دین مسیح، با پیشرفت تمدن و علم مخالف است. از نظر شریعتی، ادیان گوناگون در مواجهه با امور دنیوی برخوردهای متفاوتی دارند. ثانیاً، وی معتقد است که بر خلاف قضاوت عمومی در این زمینه، که مذهب را عامل توقف علم میداند، علم و مذهب هر دو قربانی عامل دیگری شده‌اند. آن عامل سوم «روش غلط اندیشیدن علمی» است که میراث یونان و ارسطو برای قرون وسطی بوده است. (شریعتی، ۱۳۷۶)

به عبارت دیگر، شریعتی عامل اصلی عقبماندگی قرون وسطی را یونانی زدگی علم و غلبه روش کلینگر و ذهنی بر مشاهده جزئی و عینی میداند. او معتقد است که دین نیز مانند علم به همین مصیبت مبتلا گشت. بنابراین از میان علم و دین یکی معلول دیگری، نبود، بلکه هر دو معلول علت سومی بودند. البته رکود علم و دین به طور غیر مستقیم بر دیگری اثر میگذارد. ولی علت اصلی همان یونانی زدگی است. شریعتی معتقد است که یونانی زدگی دامن تمدن اسلامی را نیز گرفت و موجب شد که گریز از طبیعت و پدیده‌های مادی وارد تمدن اسلامی شود. اگر چنین نمیشد، تمدن جدید هزار سال پیش، در ممالک اسلامی بنا میشد. از نظر شریعتی، آنچه پس از قرون وسطی سبب رونق، مجدد علوم شد کنار گذاشتن مذهب نبود، بلکه انتخاب روش صحیح علمی (مشاهده، عینی و آزمایش و استقرا) به همت دانشمندان و دوری از کلی‌نگری و تخیلات منطقی و ذهنی و اجتناب از سیر در منطق ارسطویی بود که پیشرفت علوم و شکل‌گیری تمدن جدید را به ارمغان آورد. شریعتی با این تحلیل گناه را بر دوش ارسطو میاندازد، نه مسیح. (۱۳۷-۱۳۶: ب؛ ۱۳۷۸: ۵۶-۴۳: ۱۳۷۶)

- تقلیل دعوی علم و مذهب به دعوی سرمایه داری و مذهب

شریعتی در مخالفت با ایده تعارض از تحلیل تاریخی و طبقاتی قرون وسطی و پس از آن نیز کمک میگیرد. از نظر او، اروپای قرون وسطی دارای زیربنای اقتصادی فئودالیسم و روبنای اعتقادی کاتولیک بود. در آن دوران اضطراب دینی به چشم نمیخورد. فلسفه زندگی مردم و غایت خلقت و جهت حیات مشخص بود، و جهان بینی و اقتصاد بسته بودند. اما به تدریج این دوران سپری شد، و در داخل فئودالیت بورژوازی به وجود آمد. طبقه بورژوا غیر مذهبی یا ضد مذهبی است. بنابراین طبقه سرمایه دار با کلیسای کاتولیک و پاپ وابسته به نظام فئودالی درافتادند. از نگاه شریعتی، بورژوازی به واقعیت‌های مادی و اصالت زندگی دنیایی گرایش دارد. بنابراین با گسترش بورژوازی به طور طبیعی علم با مذهب درمیافتد. روشنفکری که در رنسانس با مذهب مبارزه میکند سلاحش علم است، اماریشهاش در طبقه بورژوازی است.

درواقع، شریعتی علم را در رویگردانی مردم از مذهب مقصر نمیداند، بلکه بورژوازی، را مسئول میداند و علم را نیز مانند مذهب قربانی آن میپندارد. او در این تحلیل، که براساس جامعه‌شناسی طبقاتی و زیربنای اقتصادی ارائه میکند، علم را ابزار دست تفکر بورژوازی میخواند. وی میگوید:

بورژوازی در قرون جدید علم را به عنوان اسلحه‌های گرفت و روی مذهب کشید و این نه خود علم بود که بدون ضرورت و علت و حرکت طبقاتی و همینطور با شکستن مرموزنبوغ و الهام و کشف و شهود علمی و انقلاب فکری «کشکی» با مذهب مخالف شد! همانطور که در قرون وسطی مذهب اسلحه دست فئودالیسم بود، در دوره تفوق جدید، علم اسلحه دست بورژوازی شد. (شریعتی، ۱۳۷۹)

بنابراین رسالت جدید علم، یعنی مخالفت با مذهب و ادعای هدایت بشر، کار بورژوازی بود، تا زمینه پیشرفت و قدرت‌گیری و حاکم شدن سرمایه را در زمین برایش فراهم آورد. دانشمندان به نیابت از سرمایه دارها شعار «کسب قدرت»

میدادند. لذا شریعتی معتقد است که علم با سایر امور غیر مادی، مانند فلسفه و اخلاق، نیز درافتاد. چنین علمی دیگر به کشف هیچ رازی و به ماوراءالطبیعه نیازمند نیست و به بعد از مرگ کاری ندارد (شریعتی، ۱۳۷۹). بنابراین از دید شریعتی آنچه امروز بر ضد مذهب و به نام علم مطرح شده بیش علمی نیست، بلکه بیش بورژوازی است. علم از خدمت کلیسا رها شد و به خدمت بورژوازی درآمد. اگر امروز به نام علم با مذهب و ارزشهای اخلاقی مخالفت میشود، این علم نیست که مخالفت میکند، بلکه بورژوازی نقش اصلی را دارد. در قرون وسطی هم این فئودالیت بود که از سنتهای اجتماعی و اخلاقی اشرافیت حمایت میکرد و نامش را، مسیحیت گذاشته بود. نه آنجا مسیحیت بود که از فئودالیت دفاع میکرد، و نه اینجا علم است که از مذهب انتقاد میکند. آنجا نظام فئودالیت است و اینجا نظام بورژوازی است (شریعتی، ۱۳۶۹)

شریعتی در جای دیگری در یکی از نوشته هایش این نظریه را به صورت شفاف، مطرح میکند: گرایش غیر مذهبی و ماتریالیستی بسیاری از اندیشمندان این عصر زائیدهٔ بینش و روح، طبقاتیشان بود و در قرون جدید، این بورژوازی بود که با مذهب و روح مذهبی درگیر بود، نه علم و ادعای علمی بودن این مبارزات ضد مذهبی پوشش فریبی بود که خودآگاهانه یا، ناخودآگاهانه، روح پست و اخلاق اقتصادی و بیش مادی بورژوازی، خود را در زیر آن مخفی کرده بود تا بهنام علم، فرهنگ و اخلاق و ادبیات و جهانبینی و ایمان خدایی و ماوراء اقتصادی و تعالی جویی را که در برابر پیشرفت و سلطهٔ مطلق خود مقاوم میافت و با خود مغایر، و رواج و حیات آن، زشتی و رسوایی و دنائت وی را آشکارتر میساخت، از سر راه خود برگردد (۱۳۷۸ الف: ۱۸۳).

شریعتی با این استدلال دعوی علم و مذهب را به دعوی بورژوازی و مذهب تغییر میدهد. او با بکارگیری واژه «اسکولاستیک جدید» این ایده را طرح میکند که علم پس از رنسانس از اسارات کلیسا خارج شد ولی به اسارات سرمایه‌داری درآمد. لذا طبیعی است که چنین علمی سمت و سوی ضد مذهبی به خود بگیرد. بنابراین نباید در حالت کلی میان علم و دین تعارض دید. بلکه علمی که در فرهنگ بورژوازی رشد کرد، ناچاراً مخالفت با دین بود.

- نفی انحصار علوم طبیعی

شریعتی یکی از مشخصه های سیانتیسم (scientisme) را انحصارگرایی آن میدانند. از این نظر، سیانتیسم معتقد است فقط آنچه از طریق علوم دقیقه (تجربی) بدست آمده حقیقت است و هر معرفتی خارج از این چارچوب غیر قابل اتکاست. بنابراین مسائل ماوراءالطبیعی، مذهبی، غیبی، اخلاقی، و انسانی عمدتاً قبولکردنی نیستند. زیرا در چهارچوب علوم طبیعی نمیتوان آنها را تجزیه و تحلیل کرد. به عبارت دیگر، سیانتیسم هم به اصالت علم و هم به انحصار علم معتقد است و برای سایر حوزههای معرفتی بشر ارزشی قائل نیست. پس از رنسانس، زمینه کار علم، طبیعت شد و هدف آن نیز شناخت پدیده ها گشت. لذا دانشمند نباید به کنه و جوهر آنها پردازد. مطابق این نظر، تمام اصول و عقاید باید از قوانین و تحلیل علمی سرچشمه بگیرد. بنابراین مذهب، خدا، روح، و امور معنوی حقیقت ندارد؛ زیرا در دایره علم (۲۶۳-۲۶۲: ب ۱۳۷۹؛ ۱۹۳: ۱۳۷۶؛ ۷۶-۷۷: ج ۱۳۷۸، شریعتی) نمیگردد قرار شریعتی یکی از دشمنان سرسخت بیش سیانتیستی در علم است. او در بسیاری از سخنان و نوشته هایش به این طرز فکر حمله میکند. اگرچه نمیتوان مخالفت شریعتی با سیانتیسم و انتقادات سرسخت او را صرفاً معلول این مشخصهٔ سیانتیسم دانست، اما همانطور که خود او بیان میکند بخشی از این اعتراضها به این انحصارگرایی بازمیگردد. بیان میکند که با این سیانتیسم و انحصار علوم در زندگی مادی مخالف است و آن را انحراف میدانند (۱۳۷۸ ج: ۷۷-۸۴). در واقع، او با این کلمات انحصارگرایی علوم طبیعی را، که یکی از دستاویزهای اصلی طرفداران ایدهٔ تعارض بود، رد میکند.

- علم و ماتریالیسم

همانطور که در ابتدا اشاره کردیم، یکی از چالشهای اساسی در مسئله علم و دین بحث ماده‌گرایی است؛ شریعتی نیز به این مطلب پرداخته است. از نظر او ماده‌گرایی روشنفکر دوران رنسانس با ماده‌گرایی یک فیلسوف متفاوت است. وی در تحلیل علت گرایش به مادیگری پس از قرون وسطی معتقد است که افراط جامعه اروپا در پارسایی و گریز از دنیا و مسائل مادی منجر شد تا روشنفکران در برابر این جریان جبهه بگیرند. روشنفکران دعوت پاپ را موجب بیارزش دانستن دنیا و عامل بدبختی و جهل و انحطاط اروپا میدانستند. بنابراین به جهت مخالف آن گرایش پیدا کردند. علم پرستی آنان عکسالعملی به مخالفت طبقه روحانی با علم بود. این گرایش به مادیگری و سیانتیسم همان ماده‌گرایی فلسفی نیست، به طوری که روی مکاتب مختلف فلسفی اندیشیده باشند و سپس ماده‌گرایی را به عنوان بهترین مکتب انتخاب کنند (شریعتی، ۱۳۷۸ ج: ۸۰-۷۷). شریعتی ضمن بیان این مطلب در پی آن است که بگوید گرایش به ماده‌گرایی در آن دوران طبیعی و حتی تا حدودی جبری بود.

شریعتی میان ماتریالیسم کلاسیک و ماتریالیسم مدرن تمایز می‌گذارد. وجه مشترک، ماتریالیسم مدرن و کلاسیک انحصار هستی به ماده محسوس و نفی اصالت امور غیر مادی و ماورائی است. اما ماتریالیسم مدرن در قرن نوزدهم رشد زیادی کرد، در حالی که ماتریالیسم سنتی بسیار ضعیف بود. شریعتی معتقد است که جدا شدن علم از دین و غیرمذهبی شدن علم باعث شد ماتریالیسم، که یک ایده فلسفی است، بسیار قوی شود. در واقع، علوم جدید به کمک ماتریالیسم آمدند و وضع و جهت علم به تقویت ماتریالیسم کمک کرد تا اینکه نیمه دوم قرن نوزدهم به نقطه اوج کمال و وسعت و انحصار ماتریالیسم در غرب بدل شد (شریعتی، ۱۳۷۸).

اما شریعتی معتقد است که علوم متأخر، یعنی علومی که در اواخر قرن نوزدهم و قرن بیستم به همت دانشمندان کشف شد، موجب افول مجدد ماتریالیسم گشت.

در واقع، علم جدید دیگر به ماتریالیسم تعصب ندارد، بلکه گرایش به نفی ماتریالیسم در جوامع علمی بسیار زیاد شده است. وی دستاوردهای جدید علمی مانند تبدیل ماده به انرژی و برعکس، قانون نسبییت اینشتین، نظریه کوانتوم پلانک، اصل عدم قطعیت، مسئله حساب احتمالات و آمار، انسانشناسی جدید (نظریه برول)، و غیره را ضرباتی، بر پیکره ماتریالیسم قلمداد میکند. بنابراین دوران یکه تازی ماتریالیسم با تکیه بر علم به پایان رسیده است، و فیزیک جدید و علوم طبیعی جدید مبانی ماتریالیسم را متزلزل کرده‌اند. او می‌گوید: «ماتریالیسم که در قرن نوزدهم با آن شکوه همه اندیشه‌ها و مکاتب، و بینش انسان و زندگی را اشغال کرد در قرن بیستم به سختی متزلزل شد، زیرا همه، عواملی که در گذشته او را تأیید و تقویت میکرد در عصر حاضر منتفی شده است» (۳۷-۱۳۵؛ ۱۳۸۰؛ ۱۶۹-۱۶۸؛ ب: ۱۳۷۸، شریعتی).

- قرآن و تمدن اسلامی

آنچه تا اینجا آوردیم بر نگاه برون‌دینی شریعتی به رابطه علم و دین مبتنی بود. اما باید توجه داشت که او با نگاهی درون دینی نیز به مسئله رابطه علم و دین پرداخته است. شریعتی اسلام را حاوی نظام تعلیم و تربیت کاملاً ممتازی میدانند. او معتقد است که علم و عقل در اسلام، برخلاف بسیاری از مذاهب دیگر، ملاک یافتن حقیقت و ضابطه رستگاری هستند. یادگیری علم برای همه واجب است. اسلام از همان لحظه آغاز به علم اهمیت داده است. در این دین قلم دانشمندان از خون شهیدان گرامیتر است. همچنین علمای مسلمان از انبیای بنی اسرائیل برتر قلمداد شده‌اند. به طور کلی، از علم و عالم تجلیلهای شگفت و مؤکدی صورت گرفته است و همه کس در همه جا به فراگیری علم ترغیب شده‌اند (شریعتی، ۱۳۷۵ د: ۵۰۹-۵۰۷). همچنین اسلام به جای آنکه موجب رکود علم و تمدن باشد، نیرو دهنده آنهاست (شریعتی، ۱۳۷۹ ه: ۱۵۷). شریعتی درباره شاخصه‌های بینش علمی و فرهنگی اسلام و تفاوت آن با برخی مذاهب دیگر معتقد است که در اسلام به مشاهده و تعقل و علم اهمیت زیادی داده شده است. از نظر او، مشاهده عینی، تفکر عقلی، و تحقیق علمی شاخصه بارز

اسلام است، برخلاف بعضی مذاهب که دعاوی خود را به صورت تحکمی به پیروانشان میقبولانند و راه را بردخالتهای علم و عقل میبندند.

از نظر شریعتی، در عین حال که قرآن تقوی را شرط اساسی پذیرش حقیقت، میداند، پیروان خویش را، همه جا، به تحقیق و تفکر میخواند، و نه فقط برای شناخت، طبیعت و تاریخ و جامعه های بشری، بلکه در راه دستیافتن به حقایق ماوراء مادی و اسرار وجود نیز «نظر» و تفکر در پدیده های طبیعی، واقعیت های عینی، و محسوسات، مادی را توصیه میکند. قرآن، چه درباره علوم طبیعی و چه درباره علوم انسانی، مسلمانان را به مشاهده و نظر دعوت کرده است. علیرغم اینکه اسلام یک دین است و توجه اصلیش به معنویات است، اما از امور مادی نیز غافل نیست و مسلمانان را به، مطالعه پدیده های طبیعی و شناخت دقیق علمی آنها دعوت میکند. وی معتقد است که، همین فرمانهای قرآن باعث شد که تمدن باشکوه اسلامی شکل گیرد و مسلمانان، پرچمدار علم و دانش و تمدن و پیشوایان فکری و علمی جهان شوند. اصل اجتهاد، باعث شد که قوانین و احکام دینی همواره نو بماند و طرز تفکر اسلامی از زمان عقب نیفتد و به این دلیل بود که مدارس اسلامی کانون منحصر به فرد علوم طبیعی و انسانی، توجه اصلیش به معنویات است، اما از امور مادی نیز غافل نیست و مسلمانان را به، مطالعه پدیده های طبیعی و شناخت دقیق علمی آنها دعوت میکند. وی معتقد است که، همین فرمانهای قرآن باعث شد که تمدن باشکوه اسلامی شکل گیرد و مسلمانان، پرچمدار علم و دانش و تمدن و پیشوایان فکری و علمی جهان شوند. اصل اجتهاد، باعث شد که قوانین و احکام دینی همواره نو بماند و طرز تفکر اسلامی از زمان عقب نیفتد و به این دلیل بود که مدارس اسلامی کانون منحصر به فرد علوم طبیعی و انسانی، (۶۱-۵۶؛ ۱۳۷۶؛ ۳۹۴-۳۹۱؛ ج ۱۳۷۸، شریعتی) بودند/

- عدم تعارض علم و مذهب با تکیه بر مقایسه علوم طبیعی و انسانی

از نگاه شریعتی علم محصول صرف فعالیت خالص تجربی دانشمندان نیست. بلکه بسیاری از عوامل غیر تجربی مانند عوامل اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، و روانشناختی نیز بر مسیر علم اثر دارد. لذا بینش، مسیر، تعهد و بهکارگیری علم وابستگی زیادی به ایدئولوژی و نظام اجتماعی و سیاسی و اقتصادی دارد.

علوم به دو دسته طبیعی و انسانی تقسیم میشوند. از نگاه شریعتی، تفاوت اساسی این دو دسته در دقت و اعتبار آنهاست. علوم طبیعی دارای قوانین قطعی و جامع هستند و استثناء در آنها کم است. یافته های دانشمندان علوم طبیعی قریب به یقین و مسلم است. در حالی که علوم انسانی فاقد دقتانند و قطعیتی در آنها وجود ندارد. وی علوم انسانی را غیر دقیق، مبتنی بر فرضیه، جوان، و نوپا میداند که به دلیل موضوع پیچیده و متغیری که دارند حتی علم بودن آنها هم محل سؤال است.

شریعتی معتقد است در دوره جدید کسانی که در مقام سخنگوی علم به مخالفت با مذهب پرداخته اند و مدعی اند که علم با ایمان ناسازگار است و رسالت محو خداپرستی را بر عهده گرفته و به جای آن ماتریالیسم را طرح کرده اند غالباً از شمار عالمان علوم طبیعی نیستند، بلکه فیلسوف، نویسنده، ادیب، جامعه شناس، اقتصاددان، و سیاستمداران و صاحبان علوم غیردقیقه انسانی اند که از طرف علوم دقیقه سخن میگویند. در واقع، آنان، میخواهند تا از شکوه و موفقیت های علوم طبیعی بهره برداری کنند و آرای خود را با استفاده از آن به جامعه تحمیل کنند.

سپس شریعتی به این موضوع اشاره میکند که اکثر پیشروان علوم طبیعی در دنیای امروز، خداپرستانند و تعارضی میان علم و مذهب نیافته اند. یعنی دانشمندان علوم طبیعی که به نام علم جدید از جانب ماتریالیستها ضد مذهب معرفی شده اند خود خداپرستانند و حتی، گاهی تعصبات سخت مذهبی نیز دارند. کسانی که پشتاز علوم جدید بوده اند، در مسیر، تحقیقات علمی خود تعارضی با دین و ایمان به خدا حس نکرده اند. شریعتی برای نمونه، شخصیت هایی مانند دکارت، کانت، نیوتن، پاسکال، کپلر، کپرنیک، گالیله، پاستور، اینشتین، پلانک، داروین، کارل، و غیره را نام میبرد. وی معتقد است که این دانشمندان حتی عمیق تر از روحانیان مذهبی با خدا آشنا هستند.

شریعتی در واقع معتقد است گروهی از ضد مذهبی بودن علم سخن میگویند که خود، عالم نیستند، در حالی که آنهایی که خود خالق علماند غالباً مذهبی اند. او دلیل این امر را، این میدانند که عالمان علوم انسانی به اقتضای بینش اجتماعی و روانشناسی طبقاتی و فرهنگ بورژوازی حاکم از علوم سخن میگویند و با این عینک است که جهان و انسان را میبینند و میفهمند. علوم انسانی مستقل از عالم خود نیستند، و ذهنیت و پیش داوریهای او بر آنها اثر میگذارد. متفکران علوم انسانی در بسیاری از مواردی که به نام علم سخن میگویند سخنگوی خود هستند و واقعیات را از پس عینک بینش خود نگاه میکنند (شریعتی، ۱۳۷۸).

درواقع، شریعتی برای نشان دادن عدم تعارض علم و دین به نظریه‌های دانشمندان در این زمینه اتکا میکند. او معتقد است که اگر علم با دین ناسازگار است، پیشروان علم باید، این ناسازگاری را ببینند. در حالی که مشاهده میکنیم بسیاری از آنها خداپرستانند.

همگرایی دین و علم

همانطور که در آغاز این نوشته اشاره کردیم، طرفداران ایده همگرایی رویکردهای مختلفی در این زمینه دارند. عده‌ای معتقدند که وجود خداوند را میتوان از دستاوردهای علم فهمید. عده‌ای هم معتقدند که باید دستاوردهای جدید علم را برای فهم عمیقتر و روزآمدتر گزاره‌های دینی به کار بگیریم. برخی نیز از تعامل علم و دین برای ارائه یک جهانی منسجم و جامع استفاده میکنند. علم در پی علل پدیده هاست و دین ارائه کننده معنی و غایت آنهاست. جمعی نیز با اتکا به دعوت دین به فعالیت علمی علم را در طول دین میدانند. در ادامه این نوشته نشان میدهم که شریعتی به نحوی از همه این رویکردها بهره برده است.

میتوان شریعتی را از منتقدان جدی علم مدرن دانست. او علمی را که پس از رنسانس، شکل گرفت و ظاهر غیر مذهبی و یا ضد مذهبی داشت در نیل به اهدافش شکست خورده، میدانند. او معتقد است که دستاورد این علم، هرچند انسان را برخوردار کرده‌است، اما مسخ میکند (۵۲: ۱۳۷۶). وی تأکید میکند علمی که با پیروزی بر مذهب در رنسانس مغرور شده بود امروز فروتن شده‌است؛ زیرا میدانند که سلطنتیافتن انسان بر طبیعت، اگر درک صحیحی از جهان و خود نداشته باشد، فاجعه آمیز است. از نظر شریعتی، با خود علم نمیتوان به این سؤالات پاسخ داد. امروز انسان در نتیجه ایمان به علم دچار مشکلاتی چون یأس فکری، جهل فلسفی، کفر مذهبی، اضطراب، عصیان، بیهودگی، و غیره شده است (شریعتی، ۱۳۷۹: ۵۰۴-۵۰۳). علم امروز علمی بی معنی و بی هدف و سرگشته است و فقط وجوه مختلف پدیده‌ها را تحلیل میکند (شریعتی، ۱۳۷۸: ۲۶۵). علم بسیاری از مقدسات و لذات بشر را از بین برده‌است و بدبختی‌های زیادی برای انسان پدید آورده است (همان: ۵۴-۵۳). همچنین گرایش مردم را به تقوی، اخلاق، تکامل انسانی، شناخت عالم، راز هستی، و حقیقت و راه درست از بین برده و وسوسه‌ای را که در ذات آدمی هست و فلسفه و مذهب همیشه به آن پاسخ میگفتند نابود کرده است (شریعتی، ۱۳۷۹: ج: ۲۷). ازدید شریعتی، هنگامی که علم هدف خودش را از معنویت و کمال روحی بخشیدن به انسان و هدایت او و معنی دادن به زندگی، به قدرت دادن به بشر تغییر دهد، ناگزیر اسیر دستان سرمایه داری میشود. او این اسارت را اسکولاستیک جدید مینامد (۲۹۸: ۱۳۷۶).

شریعتی معتقد است که علم، در شکل کنونی اش، با تغییر هدف زندگی و هدف کسب دانش، انسان را الینه کرده‌است. علم به سؤالات راجع به انسان و نیازهای حقیقی او پاسخ نمیگوید، و در نتیجه انسان امروز بی پناه مانده است. هنگامی که علم نمیتواند یک حقیقت کلی به نام حقیقت انسانی را به دنیا عرضه کند و وقتی نمیتواند زندگی واقعی و حقیقی انسان را بشناسد و وقتی که خود را در چارچوب جزئیات محصور میکند، زمینه برای این فراهم میشود که کسانی که عالم نیستند، و فقط قدرت دارند، زمام علم را بدست بگیرند، علم در خدمت نابودی انسان قرار بگیرد. امروز بشر به این دردها مبتلا گشته

است. باید توجه داشت که، علیرغم همه این مسائل، شریعتی علم را نفی نمی‌کند. بلکه در پی، اصلاح جریان علم با استفاده از اهداف و آرمانهای انسانی و مذهبی است. او تأکید می‌کند که برای علم احترام و تقدس و رسالت بزرگی قائل است و برای رهایی اش از بند پستی و ابتذال و ستم آن را نقد می‌کند. اعتراض او به سیانتیسم به خاطر این است که باور دارد اگر علم در مسیر صحیح قرار گیرد، میتواند نجات دهنده انسان باشد (۱۳۷۹ الف: ۲۱۲-۲۱۱).

بنابراین شریعتی، ضمن معرفی این مشکلات و مصایب، به ارائه راه‌حلهایی برای رهایی انسان از این مشکلات می‌پردازد. اولین گام او تغییر رسالت علم با توجه به نیازهای واقعی انسان است. از نظر شریعتی، مشکل اصلی در رسالت اشتباهی است که بیکن برای علم انتخاب کرد. وی معتقد بود که رسالت علم شناخت ظواهر امور و پدیده‌های محسوس از طریق تجربه و برای استخدام قوانین در جهت کسب قدرت است. اما شریعتی رسالت علم را پاسخ گفتن به همه نیازهای آدمی میدانند. از نظر او، ابتدا باید انسان را معنی کرد و فهمید که چرا و چگونه باید زندگی کند. راه حل مشکلات اینچنینی امروز بشر تغییر نگاه علم به رسالت خود و شناخت انسان است. اگر علم اعتراف کند که نیازهای آدمی در تأمین مصرفهای مادی خلاصه نمی‌شود و، از طرف دیگر، رسالت تربیت و تکامل انسان را جانشین رسالت امروز خود یعنی قدرت‌سازی و تسلط بر طبیعت کند، آنگاه میتواند، نجات دهنده انسان و کمال بخش او شود. در نتیجه انسان نه تنها طبیعت را خواهد شناخت، بلکه خود را نیز خواهد شناخت. علم قبل از هر کاری باید انسان را می‌شناخت و زندگی، انسان را معنی می‌کرد و سپس، متناسب با نیاز انسان و رسالت انسان در زندگی، به تمدن و کشفیات و اختراعات و صنعت دست می‌زد. علم تنها وقتی نجات بخش است که انسان را بسازد. شریعتی به نقل از الکسیس کارل می‌گوید که علم باید هم زیبایی عالم را بشناسد و هم زیبایی خدا را و به سخن پاسکال آنچنان گوش دهد که به سخن دکارت گوش. (۱۴: ۱۳۸۴؛ ۲۲۷-۲۱۵؛ الف: ۱۳۷۹) می‌دهد

این آرای شریعتی را میتوان گامی در جهت همگرا کردن علم و دین دانست. در واقع، با شناخت انسان و نیازهای واقعی او، که کار دین است، به علم جهت داد. شریعتی با این نظر، در تلاش است تا به کمک علم و دین یک جهانبینی منسجم و یکپارچه ارائه کند. لذا به حلقه مفقوده علم امروز که شناخت انسان است اشاره می‌کند و به این صورت جای پای دین را در علم باز می‌کند. شریعتی با نقد جدی ایده «علم برای علم» فضا را برای ورود و دخالت ایدئولوژی و ایمان در علم باز می‌کند. از نظر او، شعار بیطرفی و بی‌تعهدی علم را قدرتمندان و سرمایه‌داران داده‌اند تا علم را از بودن در خدمت آرمانهای بشر رها کنند و به خدمت خود درآورند. در واقع، این شعار برای جداسازی ایدئولوژی از علم داده شده است. به همین خاطر است که شاهدیم علم با ایمان و ایدئولوژی قطع رابطه کرده است. در نتیجه، اگر دانشمندی هدف داشته باشد و در برابر ایده آل‌های انسانی احساس تعهد کند و ایمان داشته باشد، حق ندارد اظهار نظر علمی بکند؛ زیرا اگر علم در خدمت ایمان قرار بگیرد،

منحرف می‌شود. شریعتی دلیل اصلی ترویج شعار بیطرفی علم و جدایی علم و ایمان را تأمین منافع زورمندان میدانند؛ زیرا دانشمندان عملاً نمیتوانند بیطرف بمانند و آنطور که، تاریخ گواهی می‌دهد به خدمت قدرتها در می‌آیند (۸۳-۸۰؛ ۱۳۷۷).

از نظر شریعتی، همانگونه که علم متعصب آفت است، علم بیمسئولیت و بیایمان نیز فاجعه‌های هولناک است. او درباره نقش سازنده ایمان در پیشرفت علم و تمایز آن با تعصبات بیجا می‌گوید: «من شخصاً معتقدم که ایمان و هدف نه تنها مغایر پیشرفت علم و تکامل آزاد هنر نیست که عامل حیاتبخش آن است ولی تعصب تنگ‌نظرانه و کار دستوری غیر از آن است و بیطرفی و آزادی علمی و هنری، گریز دروغین از مسئولیت انسانی است و بیگاری برای قدرتهای اسیر کننده، نه آزادی فکر و علم و هنر» (۱۳۷۸ ب: ۲۰۷).

شریعتی برای تحقق عملی گفتگو و تعامل علم و دین راهکارهایی طرح می‌کند. برای مثال، او معتقد است که دانشمندان علوم طبیعی نباید تحقیق در طبیعت را در انحصار خود بگیرند و باید اجازه سخن گفتن درباره طبیعت را به متفکران مذهب

بدهند. در مقابل، عالمان مذهب نیز نباید متخصصان علوم طبیعی را از سخن گفتن درباره قرآن منع کنند (شریعتی، ۱۳۷۹ د: ۵۷۹). او با این عبارات به کسانی نزدیک میشود که میگویند برای فهم درست تر و روزآمدتر دین باید از یافته های جدید علم استفاده کرد.

نکته مسلم این است که، از نظر شریعتی، همگرایی علم و دین وقتی رخ میدهد که، فضای کلی اجتماعی و فرهنگی مذهبی باشد. درحقیقت، در یک فرهنگ مذهبی علمی همسو با مذهب رشد میکند. شریعتی ضمن برشمردن تفاوت های بنیادین فرهنگ مادی و فرهنگ مذهبی جهت علم را در این دو فرهنگ کاملاً متفاوت میبندد. برای نمونه، هدف تعلیم و تربیت در فرهنگ مادی (چه سرمایه داری و چه کمونیستی) تهیه نیروی انسانی برای رفع احتیاجات جامعه از نظر تکنولوژی، تولید، و کار اجتماعی است. در حالی که، در فرهنگ مذهبی، رشد فکری و علمی در جهت کشف حقیقت جهان و شناخت رسالت وجودی انسان و معنای زندگی و مسیر حرکت انسان هدف است. در این فرهنگ، همچنین به رشد وجودی و پرورش ارزشهای متعالی و تکامل معنوی انسان توجه خاصی میشود. علم نیز، در این دو فرهنگ، دو جهت مخالف میگیرد. در فرهنگ مادی، علم ابزار تأمین نیازهای مادی و کسب قدرت و خدمت به پیشرفت تکنولوژی است؛ در فرهنگ مذهبی، علم چراغ هدایت و روشنگر حقیقت است و به پیشرفت ایدئولوژی کمک میکند. وی معتقد است که، در بینش مذهبی، ایدئولوژی و علم و هنر تجلیات قدسی و معنوی فطرت انسانی تلقی میشوند و در خدمت تکامل وجودی و روحی انسانانند؛ ولی در بینش مادی مصالحی هستند که در ساختن جامعه به کار میروند و به تقویت بنیه اقتصادی، پیشرفت تکنیکی و تولیدی، تأمین نیازمندیهای نظام اجتماعی در اجرای پروژه های مبتنی بر توسعه، تقویت و برخوردارگی ملی، و به پیشرفت مملکتی کمک میکنند (۱۳۷۸ الف: ۲۲۷-۲۲۵). شریعتی صراحتاً تأکید میکند که علم نباید در مسائل عینی مادی منحصر شود، بلکه باید به حقایق کلی بپردازد که انسان همواره آرزوی دسترسی به آنها را دارد (۱۳۷۶: ۵۲).

- مسئولیت و رسالت علم

از نظر شریعتی، قداست و هدایت دو صفت و رسالت علم در طول تاریخ بوده است. لذا کسانی که عالم و متفکر خوانده میشوند اند همواره در جامعه دارای احترام بوده اند (همان: ۲۸۲-۲۸۱).

بنابراین مسئولیت عالمان مسئولیت سنگینی است. شریعتی با اشاره به روایت «العلماء ورثة الانبياء» اصل خاتمیت را در اسلام به این معنی میداند که پس از پایان رسالت انبیاء عالمان مسئولیت آنان را به دوش میکشند. بنابراین عالم باید در جایگاه یک معتقدنسبت به عقیده خود احساس مسئولیت کند. چنین شخصی همه چیز از جمله علم و تحقیق را در خدمت آرمان و هدف خود به کار میگیرد (شریعتی، ۱۳۷۹ د: ۴۹۳-۴۸۷). شریعتی چنین عالمانی را روشنفکر مینامد. روشنفکران پس از ختم نبوت مسئولیت ادامه راه انبیا را بر عهده دارند. آنان باید نبرد میان حق و باطل را ادامه دهند. روشنفکر بادانشمند و متخصص، به اصطلاح رایج آن، متفاوت است. او دارای علم حکمت است و نسبت به جامعه اش مسئولیت رهبری احساس میکند. روشنفکر دانشمندی است که از نوع دانش انبیاء برخوردار است و در آن جهت گام برمیدارد. او به مکتب و مردم متعهد است. درحقیقت، از نظر شریعتی، علمی ارزشمند است که هادی جامعه به سوی کمال باشد؛ او این علم را حکمت مینامد. دانشمندان بسیاری هستند که نه تنها برای تحول و ایجاد ایمان در جامعه گامی برنمیدارند، بلکه با علم خود عامل توقف جامعه میشوند.

بنابراین هدف روشنفکر ایجاد آگاهی در مردم و ایمان بخشی به آنها و تعیین ایده آل در زندگی انسان است (شریعتی، ۱۳۷۸ ج: ۲۵۹-۲۵۸؛ ۳۴۳؛ ۱۳۷۱). شریعتی ضمن تفاوت گذاشتن بین علم و فکر معتقد است که آنچه اصالت دارد و ماباید در پی آن باشیم فکر است. جامعه ای که ایده آل و ایدئولوژی و ایمان دارد برتر از جامعه ای است که فقط علم دارد. چنین جامعه ای، بعد از چند سال، علم و تکنولوژی و تمدن نیز خواهد داشت (شریعتی، ۱۳۷۸ ج: ۱۸۶-۱۸۵).

با توجه به موارد فوق میتوان چنین گفت که شریعتی علم به معنای مدرن را در بسیاری از مصیبت‌های بشر سهیم میداند؛ لذا این علم را مطلوب نمی‌بیند. او همچنین، معتقد است که علوم جدید مدتهاست که در پاسخگویی به نیازهای بشری ناکام مانده‌اند و شکست خود را اعلام کرده‌اند. پس باید در پی علمی باشیم که بتوان با آن به نیازهای واقعی انسان پاسخ داد. یکی از مشکلات اساسی علم مدرن بیطرفی و بی‌تعهدی آن است.

این تقوای علمی موجب شده است که علم عملاً ابزار دست زورمندان شود. شریعتی راه چاره این مسائل را وارد کردن تعهد و ایمان و ایدئولوژی به علم میداند. در این صورت، علم مجدداً دو ویژگی هدایت و قداست را باز مییابد و انسان را در رسیدن به سعادت واقعی خود یاری میکند. شریعتی چنین علمی را حکمت میخواند و عالم این، علم را روشنفکر مینامد. وی با این الگو پای دین را در علم باز میکند؛ این همان چیز است که ما آن را همگرایی علم و دین در اندیشه شریعتی مینامیم.

مذهب ماوراء علم

شریعتی برای ترسیم وضع فکری و روحی مردم در دوران مختلف مخروطی را معرفی میکند: در قاعده مخروط عوام یعنی توده مردم قرار میگیرند، در بالای آنها روشنفکران و قشر تحصیل کرده هر دوره اند و در بالاترین قسمت مخروط نیز نوابغ هر عصری جای دارند.

او سپس ارکان این مخروط را در اعصار گوناگون تشریح میکند. برای نمونه، در اواخر قرون وسطی در قسمت پایین مردم عادی قرار داشتند که دستورهای کلیسا را میپذیرفتند و به آن عمل میکردند. در بخش میانی کشیشهای مسیحی بودند. اما در بالای مخروط نوابغی بودند که در برابر کشیشها قیام کردند و علمپرستی را مقابل دین قرار دادند.

شریعتی معتقد است که، اگر این مخروط را در دوران کنونی رسم کنیم، در پایین عوام، قرار میگیرند، و در بخش میانی هم روشنفکران سیانتیست هستند که به مذهب اهمیت، نمیدهند، اما در بالای مخروط نوابغی هستند که، برخلاف روشنفکران، احساس مذهبی و عرفانی عمیقی دارند. بنابراین میتوان پیشبینی کرد که طبقه تحصیلکرده آینده شبیه همین، نوابغ خواهند بود و به مذهب گرایش خواهند داشت (۲۷۳-۲۶۵: ۱۳۷۶).

شریعتی با ارائه این مخروط دو نوع مذهب را معرفی میکند: مذهب مادون علم و مذهب فوق علم. مذهب فوق علم مذهب دانشمندان و نوابغی است که بر سیانتیسم، شوریده‌اند و به اعتقادات مذهبی و معنوی برگشته‌اند. او معتقد است که در علم متأخر، احساسات متعالی مذهبی موج میزند، و روزی خواهد آمد که علم عالم غیب را نیز ثابت، خواهد کرد. در آینده، علمای مذهب همین علمای علوم طبیعی خواهند بود که با شناخت، طبیعت به احساس مذهبی عمیقی میرسند. او میگوید: ما به همان اندازه که به عنوان دانشمند و روشنفکر رسالت داریم که با خرافات و مذاهب، خرافی مبارزه کنیم، به خاطر علم، رسالت داریم که قالبهای متحجر و متکبرانۀ پیش علم قرن نوزدهمی سیانتیستی را بشکنیم و به یک معنویت ماوراء علمی برسیم، به خاطر انسان (۱۳۷۹ ب: ۲۷۵).

بنابراین شریعتی معتقد است که جریان نوظهور گرایش مجدد به مذهب در میان نوابغ، امروز شکل گرفته است. او این مسئله را نشانهای از رواج گرایش مذهبی در آینده میداند. وی همچنین معتقد است که دانشمندان و پیشروان حقیقی علم عمدتاً میان کشفیات علمی، و روح دینی و مذهبی تعارضی نمی‌بینند، بلکه در بسیاری از موارد احساس مذهبی را عامل پیشرفت علمی و نیروی محرک آن میدانند. شریعتی برای تأیید این نظر خود جملاتی از اینشتین ذکر میکند. به گفته شریعتی، اینشتین میگوید: «هرکسی که به حیرت عرفانی در جهان دچار نشود هرگز به کشف، حقیقتی در عالم فیزیک موفق نخواهد شد.» (۱۳۷۹ ب: ۲۷۵) اینشتین در جای دیگری، گوید: میان دو اصلی که «ماده خشت اول بنای عالم است» و «انرژی خشت اول است» من یک حقیقت «نمیدانم چهی» گریزان از دست فیزیک را میجویم، به عنوان یک وجود مجهول، که گاه در شکل ماده و گاه در شکل انرژی تجلی میکند، اما خودش برای فیزیک همواره مجهول خواهد ماند و من دوست دارم آن را خدا بنامم (همان).

شریعتی در این باره همچنین شواهدی از پلانک می‌آورد. ماکس پلانک درباره علت، موفقیت کپلر معتقد است: کپلر که خالق فیزیک نوین است، یک رقیب فیزیکدانتر و باهوشتر در دوران خودش داشت. تفاوت این دو در آن بود که کپلر ایمان داشت که جهان ساخته اراده‌های است که خودآگاه و باشعور بر هستی حکومت میکند و جهان فیزیک جهان زنده صاحب شعور و صاحب اراده است، اما آن دیگری که دانشمندتر از کپلر هم بود چنین ایمانی به عالم نداشت و عالم را توده منظمی از عناصر میدانست. این بود که چند کشف جزئی در فیزیک کرد، اما کپلر که از نظر هوش از او کمتر بود خالق علم فیزیک مدرن شد.

شریعتی همچنین از قول ماکس پلانک این جمله را نقل میکند: «بر سر در معبد علم، نوشته شده‌است که هر کس ایمان ندارد بدینجا وارد نشود» (۱۳۷۸ ج: ۱۴۷-۱۴۱، ۱۳۷۶: ۳۰۲-۳۰۱).

ماکس پلانک همچنین میگوید: یافتن حقیقت عالم طبیعت، تنها منطق خشک یا داشتن چشمان خشک علمی کافی نیست، بلکه داشتن یک احساس اشراقی عمیق، که در آن احساس آدمی مطمئن شود که در زیر این پدیده‌های بیرونی یک حقیقت عمیق بزرگ و ابدی وجود دارد، علم فیزیک رارهبری خواهد کرد (شریعتی، ۳۰۲-۳۰۱: ۱۳۷۶).

شریعتی در این زمینه حتی از داروین نیز شواهدی برای تأیید ادعای خود می‌آورد. وی، میگوید داروین، علیرغم آنکه مارکس پس از انتشار کتاب اصل انواع نظریه او را، «زیربنای بیولوژیک تنازع طبقاتی» خواند و بر عکس آن همه تکفیرها که از سمت کلیسا با آن مواجه شد، خداپرست ماند و حتی پیدایش «روح عرفانی» را فصلی علمی شمرد که نوع انسان را از میمون ممتاز میکند و با این احساس است که انسان آغاز می‌گردد (شریعتی، ۱۹۷-۱۹۶).

این برداشتهای شریعتی از سخنان این دانشمندان را میتوان در چارچوب آرائی، دانست که میگویند میتوان وجود خدا و نیاز به مذهب را از دستاوردهای جدید علمی، فهمید. البته همانطور که شریعتی نیز ذکر میکند، مذهبی که به این روش حاصل شود، بامذهبی که قبل از علم بوده است متفاوت خواهد بود.

نتیجه گیری

شریعتی ابایی ندارد که بگوید علمی که پس از رنسانس در اروپا شکل گرفت و هدفش را کسب قدرت و تسلط بر طبیعت قرار داد با دین ناسازگار است. از نظر او، اساساً چنین علمی، به دلیل احاطه فرهنگ بورژوازی، در چنگال زورمندان و سرمایه داران قرار داشت و خدمتکار آنان بود. این علم نمیتوانست با دین سازگار باشد. سخن شریعتی این است که علم ذاتاً با دین تعارض ندارد. شعار ماتریالیسم بودن علم و انحصار آن در علوم تجربی و تعارض آن با مذهب را کسانی دادند که غالباً دانشمند نبودند، بلکه در این موضوع در جستجوی منافع خود بودند.

لذا اگر علم هدفش را کسب حقیقت قرار دهد و نیازهای واقعی انسان و هدف از خلقت او را بشناسد، با دین وحدت خواهد داشت. علم باید به یک آرمان و هدف متعالی متعهد باشد و برای تحقق آن بکوشد. این هدف در دیدگاه شریعتی همان ایمان و ایدئولوژی مذهبی است. در طول تاریخ تمدن اسلامی شاهد هستیم که به دلیل تأکیدات، اسلام و قرآن، علم و تمدن پیشرفتهای شگرفی داشته اند. خلاصه کلام اینکه شریعتی، با رد نظریه تعارض دین و علم سعی میکند تا به نحوی امکان تعامل و همگرایی این دو را فراهم کند. بنابراین نظر او در چهارچوب مقولات چهارگانه رابطه علم و دین به نظریه وحدت بسیار شبیه است.

منابع

- باربور، ایان (۱۳۶۲). علم و دین، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- باربور، ایان (۱۳۸۰). «انحای ارتباط علم و دین»، ترجمه پیروز فطورچی و فرشاد فرشته صنیعی، نامه علم و دین، ش ۱۲-۱۱.
- شریعتی، علی (۱۳۶۹). زن، تهران: چاپخش.
- شریعتی، علی (۱۳۷۱). حسین وارث آدم، تهران: قلم.
- شریعتی، علی (۱۳۷۶). ویژگیهای قرون جدید، تهران: چاپخش.
- شریعتی، علی (۱۳۷۷). جهانبینی و ایدئولوژی، تهران: سهامی انتشار.
- شریعتی، علی (۱۳۷۸ الف). انسان، تهران: الهام.
- شریعتی، علی (۱۳۷۸ ب). تاریخ تمدن (۲)، تهران: قلم.
- شریعتی، علی (۱۳۷۸ ج). چه باید کرد؟، تهران: قلم
- ۲ رابطه علم و دین از دیدگاه دکتر علی شریعتی
- پژوهشهای علم و دین، سال دوم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۰
- شریعتی، علی (۱۳۷۹ الف). انسان بیخود، تهران: قلم.
- شریعتی، علی (۱۳۷۹ ب). آثار گونگون، تهران: آگاه.
- شریعتی، علی (۱۳۷۹ ج). تاریخ و شناخت ادیان (۱)، تهران: سهامی انتشار.
- شریعتی، علی (۱۳۷۹ د). روش شناخت اسلام، تهران: چاپخش.
- شریعتی، علی (۱۳۷۹ ه). مذهب علیه مذهب، تهران: چاپخش.
- شریعتی، علی (۱۳۸۰). اسلامشناسی (۳)، درسهای ارشاد، تهران: الهام.
- شریعتی، علی (۱۳۸۴). علی (ع)، تهران: آمون.
- گلشنی، مهدی (۱۳۸۵). از علم سکولار تا علم دینی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- هات، جان (۱۳۸۲). علم و دین از تعارض تا گفتگو، ترجمه بتول نجفی، قم: کتاب طه.